

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسئله 30 تحرير الرسيله

امام خمينى(قدس سره) در اين مسئله مى فرمايد:

لو لم يكن له زاد و راحله و لكن قيل له: «حج و علي نفقتك و نفقة عيالك» أو قال: «حج بهذا المال» و كان كافيا لذهابه و إياه و لعياله و جب عليه، من غير فرق بين تملكه للحج أو إباحته له، و لا بين بذل العين أو الثمن، و لا بين وجوب البذل و عدمه، و لا بين كون البازل واحداً أو متعدداً، نعم يعتبر الوثوق بعدم رجوع البازل، و لو كان عنده بعض النفقة فبذل له البقية و جب أيضاً، و لو لم يبذل تمام النفقة أو نفقة عياله لم يجب، و لا يمنع الدين من وجوبه، و لو كان حالا و الدائن مطالباً و هو متمكن من أدائه لو لم يحج ففي كونه مانعاً وجهان، و لا يشترط الرجوع إلى الكفاية فيه، نعم يعتبر أن لا يكون الحج موجبا لاختلال أمور معاشه فيما يأتي لأجل غيبته.^[1]

متن مسئله اين است كه اگر كسى خودش زاد و راحله ندارد، اما شخص ديگرى به او گفت: تو حج برو و مخارج تو با من، يا به اين كه مالى را به او بذل كرد تا حج برود و اين مال براى رفت و برگشت از حج و خرج عيالش كافى بود در اينجا استطاعت حاصل مى شود و حج بر او واجب است. حال فرق نمى كند كه اين مال را تملك كند يا اباحه كند، يا اين كه خود زاد و راحله را بياورد يا ثمنش را بياورد. همچنين فرقى نيست كه بذل بر اين شخص واجب باشد مثلاً نذر کرده يا واجب نباشد، باذل يك نفر باشد يا متعدد. در اين مسئله فروعى مطرح است كه تك تك بايد آنها را مطرح كنيم.

موضوع مسئله اين است كه همان گونه كه كسى خودش زاد و راحله و استطاعت مالى از جانب خودش دارد و خودش پيدا مى كند، حج بر او واجب مى شود، آيا استطاعت بذليه نيز موجب وجوب حج مى شود يا خير؟

ديدگاه والد معظم(قدس سره)

در اينجا يك بحثى كه مرحوم والد ما دارند (و مرحوم خوئى نيز تا حدى اين بحث را مطرح كردند) آن است كه فرمودند: اول بايد سراغ آيه شريفه رفته و ببينيم آيا از آيه شريفه چنين معنايى استفاده مى شود يا نه؟ در حقيقت مرحوم والد ما مى فرمودند: (1) ابتدا خود آيه را بحث كنيم، (2) بعد روايات مفسره خود آيه را بحث كنيم، (3) بعد رواياتى كه در باب استطاعت بذليه آمده بايد بحث شود.

مرحوم والد مى فرمايد: چون ما استطاعت را در آيه شريفه به استطاعت عرفى معنا کرده و گفتيم «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ

اِسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^[2] یعنی اگر آیه را با قطع نظر از روایات معنا کنیم باید این استطاعت را حمل بر استطاعت عرفیه کنیم، همان‌گونه که هر عنوانی که در موضوع یک حکم اخذ بشود باید حمل بر معنای عرفی بشود. به عنوان مثال؛ اگر مولا گفت: «اکرم العالم»، می‌گوئیم «من یسمی عند العرف بعالم»؛ عالم یعنی کسی که عرف به او می‌گوید «عالم». این یک قاعده‌ای است که همه عناوین وارده در موضوعات احکام «محمولة علی مفاهیمها العرفیة».

بنابراین در این آیه شریفه نیز کلمه «استطاعت» در موضوع وجوب حج آمده و ما بر معنای عرفی حمل می‌کنیم. بعد که بر معنای عرفی حمل کردیم، عرف می‌گوید: خداوند می‌فرماید حج واجب است کسی که مستطیع باشد؛ چه من قبل نفسه مستطیع باشد (یعنی خودش پول و زاد و راحله دارد) و چه این‌که کسی این پول حج و زاد و راحله را در اختیارش می‌گذارد و به او بذل می‌کند. پس عرف فرقی بین استطاعت مالیه من قبل نفسه و استطاعت بذلی نمی‌گذارد.^[3] بعد می‌فرماید: اما وقتی سراغ روایاتی می‌رویم که این آیه را تفسیر کرده‌اند.

خلاصه مطالب مذکور در مسئله 28

ما در مسئله 28 بحث کردیم که آیا اباحه هم برای استطاعت کافی است؟ گفتیم این روایات دو طایفه است: 1) یک طایفه می‌گوید: «له زائد و راحله»، که ایشان می‌فرمودند ظهور در ملکیت دارد، 2) یک دسته روایاتی داریم که می‌گوید: «عنده ما یحجّ به». بنابراین یک دسته روایات ظهور در ملکیت دارد و دسته دیگر از روایات اطلاق داشته و می‌گوید: «عنده ما یحجّ به» معتبر است، خواه ملکش باشد یا نباشد.

در آنجا مرحوم حکیم فرمودند: نسبت در اینجا نسبت مطلق و مقید است و ما باید مطلق را حمل بر مقید کنیم، لذا مرحوم حکیم فرمودند ما باشیم و این روایات، می‌گوئیم کسی مستطیع است که مالک زاد و راحله باشد. به بیان دیگر، مطلق همان «عنده ما یحجّ به» است و مقید «له زائد و راحله» و ما باید مطلق را حمل بر مقید کنیم و نتیجه بگیریم که کسی مستطیع می‌شود که مالک زاد و راحله باشد.

محقق خویی (قدس سره) در جواب از مرحوم حکیم فرمودند: اینجا تنافی وجود ندارد؛ یعنی بین طایفه اول که می‌گوید: «له زاد و راحله» و طایفه دوم که می‌گوید: «عنده ما یحجّ به» تنافی وجود ندارد و حمل مطلق بر مقید در جایی است که بینهما تنافی باشد. حال باید دید که در کجا تنافی وجود دارد؟ می‌فرماید: در باب متعلقات احکام، اگر در یک حکمی یک متعلق مطلق بود و در یک حکم دیگر مقید باشد. ایشان مثال می‌زند: «أعتق رقبة» و «أعتق رقبة مؤمنة»، اینجا بین متعلقات تنافی وجود دارد، اما در جایی که موضوعات مختلف باشد مثل «یحرم الخمر» و «یحرم المسکر»، مسکر مطلق است و خمر یک قسمی از مطلق مسکرات است، اینجا چون مسئله روی موضوع آمده، نمی‌توانیم بگوئیم آن مسکر را حمل بر خمر کرده و مطلق را حمل بر مقید کنیم. در آنجا به مرحوم خوئی اشکال کرده و این فرمایش را نپذیرفتیم. برخی مثل مرحوم هاشمی نیز اشکالاتی داشتند که ذکر کرده و جواب دادیم و تکرار نمی‌کنیم.

خلاصه نظر ما در آنجا این شد که در چنین موردی عرف، عام را قرینه بر تصرف در خاص قرار می‌دهد. مرحوم شیخ انصاری به نظرم فرموده: ما جایی نداریم که عرف، عام را قرینه بر تصرف در خاص قرار داده باشد، بلکه همه جا خاص را قرینه بر تصرف در عام قرار دادند، ولی ما چنین موردی را در این روایات پیدا کردیم که می‌گوید: «عنده ما یحجّ به»، این را به عرف بدهیم عرف می‌گوید: پس ملکیت لازم نیست، یک نوع جمع عرفی است، عرف این را قرینه قرار می‌دهد برای تصرف در آن.

اگر فقهی مانند مرحوم حکیم از این روایت مفسره خارج شود؛ یعنی نتیجه‌ای که ایشان می‌گیرد آن است که این روایت مفسره هم می‌گوید باید خودش مالک باشد و در جایی که کسی با بذل اباحه می‌کند آنجا را شامل نمی‌شود، اگر با بذل تملیک کرد مالک

شد مشمول این روایت مفسره می‌شود، ولی ما از اول گفتیم این بحث اصلاً درست نیست که ما بگوئیم با قطع نظر از روایات می‌گوئیم استطاعت عرفی است، عقلی است یا شرعی؛ زیرا وقتی روایات استطاعت را تفسیر می‌کند و این روایات هم یک استطاعت شرعی را برای مکلف می‌آورد، نتیجه این است که مراد از «من استطاع» در آیه استطاعت شرعی است؛ یعنی اینجا شارع از اول استطاعت عرفیه را اراده نکرده تا ما بگوئیم استطاعت عرفیه در خود آیه است، آیه وقتی استطاعت عرفیه شد شامل استطاعت بذلیه هم بشود. لذا از اول این روایات استطاعت در آیه را به استطاعت شرعی معنا کرده و دیگر مجالی برای استطاعت عرفیه نیست.

دیدگاه محقق خویی (قدس سره)

مرحوم خویی نیز می‌فرماید: «يمكن أن يستدل لكفاية الاستطاعة البذلية بنفس الآية الشريفة: "لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً" فإن الظاهر منها كفاية مطلق الاستطاعة و القدرة إلا أن الروايات فسرتها بأنها ليست هي القدرة الفعلية و القدرة الخاصة»^[4]، که همان مسئله جزئیت زاد و راحله باشد. بنابراین طبق مبنای ما در اینجا اصلاً نباید آیه را مطرح کرد و روایات استطاعت در آیه را به استطاعت شرعی معنا کرده‌اند و ما باید سراغ روایات مفسره برویم. روایات مفسره هم که گفتیم عام را قرینه قرار می‌دهیم برای خاص، در نتیجه «عنده ما يحجّ به» مطلق است.

لیکن نکته قابل توجه آن است که وقتی سراغ روایات خاصه می‌رویم، می‌گوید: «عنده ما يحجّ به»، آیا باز می‌توانیم بگوئیم با معنای عامی که برایش می‌کنیم شامل استطاعت بذلی هم می‌شود؛ یعنی اگر کسی مالی را برای حجّ به او اباحه کرد، باز می‌گویند که این «عنده ما يحجّ به» است؛ به نظر می‌رسد باز مشکل باشد؛ یعنی نمی‌توان یک ظهوری در شمول نسبت به استطاعت بذلی از روایات مفسره آیه پیدا کرد.

به بیان دیگر؛ وقتی می‌گوئیم «لام» برای اختصاص است، منتهی اختصاص یعنی آنچه در اختیار خودش است (زیرا اختصاص اعم از ملکیت است، ممکن است یک مالی برای انسان مباح باشد اما با این حال مختص به انسان باشد)، اما اگر دیگری به او بذل کند (که این پول را بگیر و برو برای حج)، بگوئیم عرف می‌گوید اینجا «عنده ما يحجّ به» است؟! این ظهور مشکل است. لذا در این روایات خاصه‌ای که در باب استطاعت بذلیه می‌آید، در روایات می‌گوید به بعضی‌ها می‌گویند این پول را بگیر و به حجّ برو، استحیا می‌کند، حضرت می‌فرمایند: بی‌خود استحیا می‌کند! این خودش ظهور عرفی می‌آورد در این‌که وقتی می‌گوئیم «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» با توجه به این روایات مفسره، آیه جایی است که انسان مالی در اختیارش باشد نه این‌که کسی مالی به او بدهد.

به عنوان مثال؛ در باب استطاعت اگر کسی پول ندارد ولی می‌تواند قرض بگیرد و ادای آن هم برایش راحت است، مثلاً حقوقی که ماهیانه دارد طوری قسط‌بندی می‌کنند که بتواند این اقساطش را به راحتی بدهد و بر او فشاری نباشد، آیا اینجا باید قرض و استقراض کند؟ ما بعداً خواهیم گفت که ولو استقراض برای او قلیل المؤمنه باشد و اقساطش برای او آسان باشد ولی عنوان «عنده ما يحجّ به» بر او صدق نمی‌کند.

مطلب دوم محقق خویی

مرحوم خوئی بعد از این‌که آیه را مطرح فرمودند و در جواب آقای حکیم می‌فرمایند تنافی نیست، دو مطلب دیگر هم می‌فرماید: این روایات مفسره آیه دو طایفه است: بعضی‌ها دارد «له زاد و راحله» و بعضی‌ها دارد «عنده ما يحجّ به» که بین این دو تا تعارض وجود دارد؛ زیرا «له» ظهور در ملکیت دارد و «ما يحجّ به» اعم از ملکیت و عدم ملکیت است.

حال اگر ما گفتیم تعارض است و نتوانستیم از راه قاعده حمل مطلق بر مقید وارد شویم، می‌فرماید: «و المرجع بعد التعارض اطلاق الآیة»؛ آیه یک اطلاقی دارد که می‌گوید: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ» که این «من استطاع» اطلاق دارد؛ یعنی هر کسی به هر طریقی قدرت پیدا کرد؛ (1) خودش مال دارد، (2) قرض بگیرد، (3) کسی به او بذل کند، (4) کسی به او هبه کند (البته نه برای حج)، شامل همه این موارد می‌شود. قدر متیقن خروج از این اطلاق آن است که کسی خودش مال ندارد و کسی هم نمی‌آید به او بذل کند، این قدر متیقن است؛ «من ليس له مالٌ و لا يبذل إليه باذلاً»؛ کسی به او بذل نمی‌کند، این مستطیع نیست اما غیر از این سایر موارد در اطلاق این آیه شریفه است.^[5]

ارزیابی مطلب دوم

نکته قابل توجه آن است که آیا خود این دو روایت متعارض قدر متیقن دارد یا خیر؟ یعنی می‌گوید «له زاد و راحله» و «عنده ما يحج به»، بگوئیم این دو ولو با هم تعارض دارد ولی قدر مشترکش این است که بذل به درد نمی‌خورد؛ چون با بذل «له زاد و راحله» و «عنده ما يحج به» صدق نمی‌کند. درست است این دو روایت با هم تعارض می‌کنند اما خودش نسبت به نفی ثالث از اعتبار ساقط نمی‌شود.

در بحث تعادل و تراجیح خود شیخ انصاری (قدس سره) و مرحوم آخوند می‌گویند: وقتی دو روایت تعارض کردند، «حجة فی نفی الثالث». در اینجا می‌گوئیم «له زاد و راحله» و «عنده ما يحج به» نفی ثالث می‌کند؛ یعنی می‌گوید: بذل به درد نمی‌خورد. بنابراین «و المرجع اطلاق الآیة» معنا ندارد. بله، اگر چنین نفی ثالثی را نداشتیم یا می‌گفتیم: وقتی دو روایت با هم تعارض کرد هم در مدلول مطابقی از حجیت ساقط می‌شود و هم در مدلول التزامی و می‌رفتیم سراغ اطلاق آیه، اما اینجا مدلول التزامی هر دو باقی است، هم «له زاد و راحله» می‌گوید بذل به درد نمی‌خورد و هم «عنده ما يحج به» می‌گوید بذل به درد نمی‌خورد، پس اینجا چرا باید سراغ اطلاق آیه برویم؟!

به بیان دیگر، تعارض فقط ضربه به این مدلول مطابقی می‌زند و اعتبار حجیت فعلیه این دو مدلول مطابقی را از بین می‌برد، اما در مدلول التزامی که هر دو مشترک‌اند و تعارض ندارد چرا از بین برود؟! بله، اگر کسی بگوید: بعد التعارض هم مدلول مطابقی از بین می‌رود و هم مدلول التزامی از بین می‌رود می‌تواند سراغ اطلاق آیه برود، منتهی خود مرحوم خوئی نیز این را قبول ندارد که بعد از تعارض، مدلول التزامی از بین می‌رود.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

مرحوم خوئی فرمودند: از آیه با قطع نظر از روایات استطاعت بذلیه استفاده می‌شود؛ چون استطاعت عرفیه شامل بذلیه هم می‌شود، مرحوم والد ما نیز همین را فرمودند، اما به نظر ما اصلاً استطاعت را نباید با قطع نظر از روایت معنا کرد. با روایات که می‌آئیم مسئله‌اش همین است، اگر گفتیم تعارض هست، اما نفی ثالث می‌کند و در نفی ثالثش هم استطاعت بذلیه است و نمی‌توانیم بگوئیم «و المرجع اطلاق الآیة».

نکته دیگر آن که، تمسک به عام در شبهه مصداقیه ارتباطی به این بحث ندارد؛ زیرا شما در این که استطاعت بذلیه مصداق برای عام است تردید ندارید منتهی در خروجش تردید دارید، مثل این که می‌گوئید مولا گفته «اکرم العلماء»، بعد چند نفر را خارج کرده، نمی‌دانید «زید» را هم خارج کرده یا نه؟ به عام تمسک می‌کنید، این مانعی ندارد.

نتیجه آن که، باید ببینیم چه دلیلی از روایات خاصه وجود دارد بر این که استطاعت بذلیه کفایت می‌کند. در اینجا باید روایات را مورد بحث قرار بدهیم، این روایات در جلد یازدهم وسائل الشیعه ابواب وجوبه و شرایطه باب هشتم آمده، حدیث یک و دو، و در

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 377، مسئله 30.

[2] □ سورة آل عمران، آیه 97.

[3] □ « قد حكى الإجماع على وجوب الحج بالبذل في جملة من الكتب الفقهية و لم ينقل من أحد الخلاف في أصل المسألة و البحث تارة من جهة مفاد الآية في نفسها مع قطع النظر عن الروايات الواردة في تفسيرها و أخرى مع ملاحظة الروايات المفسرة و ثالثة من جهة الروايات الخاصة الواردة في المسألة فنقول: اما من الجهة الأولى فقد ذكرنا سابقا ان المراد من الاستطاعة الواردة في الآية هي الاستطاعة العرفية لأنها تكون كسائر العناوين المأخوذة في موضوعات أدلة الأحكام فكما ان المرجع في تشخيص الدم في قوله كل دم نجس هو العرف و لا يعتد بالبرهان العقلي القائم على ان اللون الضعيف الباقي في الثوب بعد غسله كاملا هو الدم لعدم كونه عند العرف كذلك، كذلك الاستطاعة الواقعة في الآية فإن الحاكم في تشخيصها هو العرف و من الواضح حكم العرف بثبوت القدرة عند البذل خصوصا إذا قيل له حج بهذا المال و كان كافيا للحج و لنفقة عياله فالآية بنفسها تدل على الوجوب بالبذل كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 175-176.

[4] □ موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص127.

[5] □ «و يمكن أن يستدل لكفاية الاستطاعة البذلية بنفس الآية الشريفة «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» فإن الظاهر منها كفاية مطلق الاستطاعة و القدرة إلا أن الروايات فسرتها بأنها ليست هي القدرة الفعلية بل هي قدرة خاصة كالتمكّن من الزاد و الراحة مع تخلية السرب و صحّة البدن، فإطلاق الآية يشمل الاستطاعة البذلية، لصدق الاستطاعة المفسرة على البذل أيضاً. و ربما يناقش في الاستدلال بالآية بأن الاستطاعة المذكورة فيها و إن كانت في نفسها صادقة على البذل، و لكن الروايات فسرتها بملكية الزاد و الراحة، لظهور اللام في قوله (عليه السلام): «له زاد و راحة» في الملكية، و بعض الروايات و إن كان مطلقاً و لكن وجب تقييده بما دل على الملكية، فلا تشمل البذل و إباحة الزاد و الراحة. و فيه: أولاً: ما عرفت من أنه لا موجب لحمل المطلق على المقيّد و تقييد إطلاق ما يحجّ به بالملكية، لعدم التنافي بين حصول الاستطاعة بالملكية و حصولها بالإباحة و البذل كما يقتضيه إطلاق قوله: «ما يحجّ به»، أو «عنده ما يحجّ به»، و إنما يحمل المطلق على المقيّد للتنافي بينهما كما إذا وردا في متعلقات الأحكام بعد إحراز وحدة المطلوب، و أمّا مجرد المخالفة في الموضوع من حيث السعة و الضيق فلا يوجب التقييد فلا منافاة بين حصول الاستطاعة بالملك و حصولها بالإباحة و البذل.» موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص: 128.